

بررسی و نقد دیدگاه

جودیت جارویس تامسون در دفاع از سقط جنین

مجید ملایوسفی*

چکیده

امروزه در مباحث اخلاقی راجع به سقط جنین سه دیدگاه کلی وجود دارد: مخالفت با سقط جنین جز در شرایط اضطراری؛ موافقت مطلق، و سوم، دیدگاه میانه یا موافقت مشروط. یکی از رهیافت‌های مهم در میان مدافعان مطلق یا مشروط سقط جنین، رهیافت مبتنی بر حق زن بر بدن خود است. در این رهیافت مهم‌ترین و تأثیرگذارترین استدلال از آن جودیت تامسون، در مقاله معروف "دفاع از سقط جنین" است. تامسون در اثبات مدعای خویش مبنی بر اینکه دست کم در برخی موارد، مثل تجاوز به عنف، سقط جنین از حیث اخلاقی جایز است به ارائه استدلال مستقلی نمی‌پردازد، بلکه با استفاده از حق مادر بر تن خود، به تضعیف استدلال طرفداران مخالفت مطلق با سقط جنین می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین نقدهای صورت گرفته بر استدلال تامسون از آن فرانسیس بکویت است. اشکالات مطرح شده از سوی بکویت ذیل سه عنوان کلی حقوقی، ایدئولوژیکی، و فلسفی آمده است. موضوع مقاله پیش رو، بررسی و نقد استدلال تامسون و نقدهای وارد شده بر آن خصوصاً نقدهای فلسفی مطرح شده از سوی بکویت است.

کلیدواژه‌ها: جودیت جارویس تامسون، سقط جنین، فرانسیس، بکویت، مدافعان حیات، مدافعان انتخاب.

* استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

مقدمه

در جنگ جهانی دوم، طی چهار سال و هشت ماه، حدود پنجاه و دو میلیون نفر جان باختند. طبق آمار هر سال چهار و شش میلیون سقط جنین در جهان انجام می‌شود. طی چهار سال و هشت ماه این تعداد به دو بیست و بیست میلیون مورد می‌رسد، یعنی بیش از چهار برابر تلفات انسانی جنگ جهانی دوم. (wikipedia, p. 2)

در امپراتوری ایران، سقط جنین مجازات سختی داشت، با این حال، در میان یونانیان و رومیان سقط جنین بدون هیچ محدود اخلاقی‌ای انجام می‌شد. یونانیان باستان سقط جنین را برای کنترل جمعیت به کار می‌بردند. افلاطون مدافع این دیدگاه بود که زنان بالای چهار سال باید مجبور به سقط جنین شوند. در قوانین روم باستان نیز آمده بود نوزادی که در شکم مادرش است، شخص محسوب نمی‌شود. از این حیث سقط جنین و حتی نوزادکشی جایز بود. (Miller, 2005, p. 4) ظاهراً سورانس افسوسی (۱۷۷-۹۸ ق.م)، که اغلب به عنوان بزرگ‌ترین پزشک متخصص بیماری‌های زنان عصر باستان تلقی می‌شود، عموماً مخالف شیوه‌های آزاد سقط جنین در امپراطوری روم بوده است. او دریافته بود که پیش از هر چیز ضروری است حیات مادر مورد ملاحظه و تأمل قرار گیرد، و بر اساس این معیار، زمانی به سقط جنین متوسل می‌شد که آن را لازم و مقتضی تشخیص می‌داد. قوانین یونان و روم باستان در حمایت از نوزاد زاده نشده (unborn) بضاعت اندکی داشتند؛ اگر هم در برخی موارد سقط جنین پیگرد قانونی داشت، به دلیل این بود که سقط جنین، تعرض به حق پدر یعنی حق داشتن فرزند محسوب می‌شد. با این حال، در سوگندنامه بقراط (Hippocratic oath) که آغاز آن به روزگار سقراط در یونان قدیم باز می‌گردد آمده است: «... من هرگز به خواست کسی که داروی مرگ‌آوری طلب کند و قعی نخواهم نهاد، و نه هرگز اشاره و پیشنهادی در این زمینه خواهم کرد. همچنین هیچ‌گاه داروی سقط جنین به زنی نخواهم داد...»^۱

۱. در عهدنامه ژنو، که مصوب انجمن جهانی پزشکان به سال ۱۹۴۸ است، نیز به تأثیر از عهدنامه بقراط چنین آمده است که: من عالی‌ترین احترام را برای زندگی بشر از زمان انعقاد نطفه قائل خواهم شد. (کمپبل، ۱۳۷۲، ص ۱۸۹)

به نظر می‌رسد همان‌طور که لودویگ الدشتاین (Ludwig Eledestein) نیز بیان داشته است، غالب پزشکان یونان باستان با بقراط مخالف بوده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که اکثر پزشکان یونان باستان، حتی در زمان بقراط، با سقط جنین و نیز به‌کشی (euthanasia) مخالفی نداشته‌اند.^۱ در واقع، عده اندکی از پزشکان که دنباله‌رو فیثاغورث بوده‌اند، برای خود محدودیت‌هایی قائل بودند که ظاهراً، یکی از انگیزه‌های اصلی آنها جدا ساختن خود از سایر پزشکان یونان باستان بوده است. بنابراین، این نحوه عملکرد، نه شیوه رایج، بلکه استثنایی بر عملکرد پزشکان آن عصر تلقی می‌شد. در نتیجه بندهای مربوط به سقط جنین در سوگندنامه بقراط در واقع نمایانگر آموزه‌های فیثاغورثی است. الدشتاین بر این باور است که مکتوبات پزشکی بر جای مانده از زمان بقراط تا جالینوس (۲۲۰-۱۳۰ ق. م) مشتمل بر شواهدی است مبنی بر نقض یکایک احکام سوگندنامه^۲ (پنس، ۱۳۷۲، ص ۱۳۷-۱۴۰). با پایان یافتن عصر باستان، مخالفت با خودکشی و سقط جنین عمومیت یافته، و سوگندنامه بقراط جنبه عام یافت. آموزه‌های نوظهور مسیحیت با اخلاق فیثاغورثی سازگاری یافته و سوگندنامه بقراط هسته مرکزی اخلاق پزشکی شد. (Pojman, 1998, p. 21)

تا سال ۱۹۶۷ سقط جنین تقریباً در تمامی کشورهای دموکراتیک غربی به جز سوئد و دانمارک غیرمجاز بود. سپس بریتانیا قوانین خویش را تغییر داد تا سقط جنین مجاز شود. (Singer, 1993, p. 135) در ۱۹۷۳ دادگاه عالی آمریکا در پرونده‌ای تحت عنوان "Roe V. wade"، سقط جنین را در سه ماهه اول بارداری مجاز اعلام کرد^۳. (Pojman, 1998, p. ۳)

۱. مثلاً ر. ک. : رساله جمهوری افلاطون و نیز رساله سیاست ارسطو.

۲. شایان ذکر است که برخی همچون مارتین آربگی برخلاف این دیدگاه معتقدند کتیبه‌های معابد و دیگر مکتوبات عصر باستان نشان از مخالفت قابل توجه با سقط جنین در عصر یونان و روم، پیش از ورود مسیحیت دارند. ر. ک. : (Cf. Krason and Hollberg, 1984)

۳. در این دادگاه اعلام شد که جنین از حیث حقوقی انسان قلمداد نمی‌شود، هرچند که عرف آن را انسان در نظر بگیرد. برای اطلاع ر. ک. :

Racheles, James (1989)(ed.), The Right Thing To Do: Basic Reading in Moral Philosophy, New York : Random House.

11) ولی در پرونده‌ای دیگر به سال ۱۹۹۲ تحت عنوان "Planned Parenthood" برخی از دیدگاه‌های پرونده قبلی را نقض کرد. (Pojman, 1998, p. 36) امروزه در مباحث اخلاقی، سه دیدگاه کلی راجع به سقط جنین وجود دارد: الف) مخالفت جز در شرایط اضطراری (pro-life؛ ب) موافقت مطلق (pro-choice)؛ و ج) دیدگاه میانه یا موافقت مشروط (moderate).

۱. مخالفان سقط جنین

کسانی که مطلقاً با سقط جنین مخالفند یا همان طرفداران حیات، در دفاع از موضع خود بر "حق حیات"، به عنوان یک حق اخلاقی مطلق تکیه می‌کنند. به طور خلاصه، می‌توان گفت که استدلال آنها در این مورد چنین است که: هر انسانی حق حیات دارد؛ جنین هم یک انسان است؛ بنابراین، جنین نیز حق حیات داشته و سقط جنین به عنوان تزییع این حق اخلاقاً خطاست. مسئله مهمی که در اینجا مطرح است نقطه شروع آغاز حیات در انسان است، خصوصاً با توجه به این امر که مراد از حیات در اینجا، حیات انسان است نه هر موجود زنده‌ای. در این خصوص، دیدگاه‌های فراوانی از سوی پزشکان، فیلسوفان و الیهیدانان بیان شده است.

طبق آموزه‌های مسیحیت کاتولیک جدید، جنین از بدو لقاح نه یک انسان بالقوه بلکه یک انسان بالفعل است. مسیحیان کاتولیک معتقدند به هنگام انعقاد نطفه در رحم مادر، خداوند در او روح را دمیده و حیات انسانی آغاز می‌شود. اما در تعلیمات اولیه مسیحیت، زمان دمیدن روح کمی بعد از لقاح دانسته شده است. آگوستین اولین حرکت جنین در رحم را علامت دمیدن روح می‌دانست. آکوئیناس زمان دمیدن روح را در جنس مذکر چهل روز و در مؤنث هشتاد روز بعد از انعقاد نطفه می‌دانست. در واقع آکوئیناس دیدگاه ارسطو را مبنی بر اینکه روح "صورت جوهری" انسان است، پذیرفته بود. بنابراین، رویان آدمی از نظر آکوئیناس از "لحظه لقاح" دارای صورتی انسانی نبود. شورای وین دیدگاه آکوئیناس را رسماً در سال ۱۳۱۲ پذیرفت و تا به امروز، این دیدگاه هرگز به طور رسمی نقض نشده است.

در قرن هفدهم، دیدگاه عجیب و غریبی در باب تکامل جنین مطرح شد که بر دیدگاه مسیحیت کاتولیک تأثیر زیادی بر جای گذاشت. برخی از اندیشمندان با نگاه به تخمک‌های بارور شده از طریق میکروسکوپ‌های ابتدایی مدعی شدند که در این تخمک‌ها انسان‌های ریز

و کوچکی را مشاهده کرده‌اند. این انسان ریز و کوچک "آدم‌واره" نامیده شد و به دنبال آن این عقیده مطرح شد که رویان از همان ابتدا کاملاً به شکل انسان است و تنها می‌باید بزرگ شود تا تولد یابد. کلیسا این مطلب را پذیرفته و معتقد شد که "آدم‌واره" کاملاً یک انسان است و در نتیجه، از بین بردن آن عملی خطاست. هر چند بعدها پیشرفت های علمی نظریه "آدم‌واره" را مردود اعلام کرد، ولی با این حال، کلیسا هیچ‌گاه از این دیدگاه دست نکشید که جنین از لحظه لقاح یک انسان است. (Racheles, 1999, p. 68)

امروزه این مسئله که لحظه حیات در انسان چیست همچنان مورد بحث است. قابل قبول‌ترین دیدگاه، خصوصاً در میان پزشکان مرحله "زیست‌پذیر" (viable) شدن جنین است، یعنی زمانی که جنین به صورت بالقوه توانایی زنده ماندن در خارج از رحم را ولو به کمک ابزار مصنوعی دارا باشد. ضعف این دیدگاه آن است که زمان "زیست‌پذیری" متغیر است، چرا که مثلاً طی چند سال گذشته در قانون انگلستان این مدت از ۲۷ هفته به ۲۴ هفته کاهش یافته است. از سوی دیگر، برخی این مدت را ۱۸ هفته دانسته‌اند. (پالمر، ۱۳۸۵، ص ۹۵)

برخی از موافقان مطلق سقط جنین استدلال مخالفان سقط جنین را مغالطی می‌دانند، چرا که بر این باورند در این قیاس، حد وسط، یعنی "انسان" تکرار نشده است. از نظر آنها مراد از "انسان" در مقدمه اول، شخص یا عضو تمام‌عیار اجتماع اخلاقی است، یعنی موجودی که کشتن آن اخلاقاً خطاست؛ اما در مقدمه دوم مراد از "انسان" گونه‌ای زیست‌شناختی است که در مقابل انواع یا گونه‌های دیگری همچون خرگوش، اسب و عقاب و... قرار دارد. بنابراین، هرچند جنین از حیث زیست‌شناختی یک انسان است، ولی از حیث اخلاقی بدان اطلاق انسان نمی‌شود. بنابراین، دارای حق حیات، به معنایی که در باب انسان‌های متعارف به کار می‌رود، نیست. در واقع، تنها شخص است که دارای حق حیات است، در حالی که بر جنین اطلاق شخص نمی‌شود.

مری آن وارن از شخص بودن، یعنی عضو تمام‌عیار اجتماع اخلاقی بودن، تحلیلی ارائه می‌دهد که مبتنی بر ویژگی‌هایی است که برای مفهوم شخصیت یا انسانیت به معنای اخلاقی، اساسی است. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: ۱) آگاهی (sentience)؛ ۲) تحریک‌پذیری (emotionality)، یعنی قابلیت احساس شادی، غم و عشق؛ ۳) استدلال کردن (reasoning)، یعنی قابلیت حل مسائل جدید و پیچیده؛ ۴) خودآگاهی (self-awareness)، یعنی آگاهی از خود به

عنوان فرد و عضوی از یک گروه اجتماعی؛ و عمل اخلاقی (moral agency)، یعنی قابلیت ارزیابی و ساماندهی افعال یک شخص به واسطه اصول اخلاقی. (Oliphant, 2007, p. 129) این تحلیل همان‌طور که وارن اذعان دارد، تحلیل کاملی از شخص نیست، ولی از نظر وارن این امر اهمیتی ندارد. (Schwarz, 1990 [1998], p. 259)

برخی در پاسخ به استدلال وارن چنین بیان کرده‌اند که ما باید میان "شخص بودن" و "کارکرد شخص را داشتن" تمایز قائل شویم. فردی را که در حال خواب عمیق و سنگین است در نظر بگیرید. این فرد فاقد ویژگی‌هایی است که وارن بدان اشاره دارد. چنین فردی هر چند کارکرد و کارآیی شخص را ندارد، ولی در عین حال شخص بوده و شأن خودش را به عنوان یک شخص کاملاً حفظ کرده است. حال کشتن این فرد در حالت خواب همان قدر خطاست که کشتن او در حالت بیداری. بنابراین، هنگامی که وارن می‌گوید جنین هیچ یک از شروط شخص بودن را ندارد، در واقع، تنها نشان داده است که جنین کارکرد شخص را ندارد نه اینکه شخص نیست. بنابراین، می‌توان گفت جنین هم یک شخص محسوب می‌شود، هر چند فاقد کارکرد شخص باشد. (Schwarz, 1990 [1998], p. 260) البته به این اشکال پاسخ‌هایی داده شده است که مجال پرداختن بدان‌ها نیست.^۱

۲. استدلال تامسون

به نظر تامسون، بیشترین مخالفت با سقط جنین بر این فرض مبتنی است که جنین از لحظه لقاح یک انسان و یک شخص است. از نظر او هر چند بر این مطلب استدلال شده است، ولی این استدلال محکم و قانع‌کننده نیست. مثلاً رایج‌ترین استدلال در این خصوص را در نظر بگیرید. در این استدلال از ما خواسته می‌شود که به این امر توجه کنیم که رشد انسان از لحظه لقاح تا تولد امری مستمر است؛ بنابراین، کشیدن خط فاصلی جهت تعیین نقطه‌ای در این سیر رشد که بتوان گفت قبل از این نقطه جنین شخص نبوده ولی پس از آن شخص است، امری

۱ برای آگاهی از معیارهای متعدد مطرح‌شده در باب تمایز میان جنین و انسان و نیز نقد آنها ر.ک.:

-Noonan, Jr., John, T., "An Almost Absolute Value in History", in: Munson, Ronald (ed.) (1996), *Intervention and Reflection: Basic Issues in Medical Ethics*, Belmont: Wadsworth, 5th edition, pp. 66-69.

تحکمی است.

تامسون بر این باور است که این نتیجه قابل اخذ نیست، چرا که به طرز مشابه در خصوص رشد یک دانه بلوط به یک درخت بلوط و تبدیل آن نیز می‌توان به همین نحو استدلال کرد، در حالی که نمی‌توان گفت یک دانه بلوط، یک درخت بلوط است. با این حال تامسون می‌پذیرد که جنین از همان لحظه لقاح یک شخص است. اما سؤال این است که آیا با پذیرش این مقدمه که "جنین از همان لحظه لقاح یک شخص است" می‌توان به این نتیجه دست یافت که "سقط جنین اخلاقاً جایز نیست"؟

مخالفتان سقط جنین عموماً وقت زیادی را صرف اثبات این امر می‌کنند که جنین یک شخص است و به ندرت وقت خود را صرف تبیین رسیدن از این مقدمه به این نتیجه می‌کنند که "سقط جنین جایز نیست". گویا آنها رسیدن به چنین نتیجه‌ای را از چنین مقدمه‌ای بدیهی و ساده تلقی می‌کنند و آن را نیازمند توضیح نمی‌دانند، یا شاید صرفاً در اقامه دلیل امساک می‌ورزند. به نظر تامسون رسیدن به چنین نتیجه‌ای از طریق چنین مقدمه‌ای نه آسان است، و نه آشکار و بدیهی. با این حال وی فرض را بر این می‌گذارد که جنین از لحظه لقاح یک شخص است. در این صورت، استدلال مخالفان سقط جنین چیزی شبیه این خواهد بود که: هر شخص حق حیات دارد؛ جنین یک شخص است؛ در نتیجه جنین حق حیات دارد. اما شکی نیست که مادر حق دارد تصمیم بگیرد که در بدنش و برای بدنش چه اتفاقی بیفتد. گرچه یقیناً حق حیات هر شخص قوی‌تر و شدیدتر از حق حیات مادر است و بر آن می‌چربد. بنابراین، جنین نباید کشته شود.

تامسون در برابر این استدلال، استدلال مستقلاً را مطرح نمی‌کند، بلکه در صدد بر می‌آید تا اشکال مخالفان سقط جنین را تضعیف کند. از این رو، با ذکر تمثیلی در صدد آشکار کردن اشکالات استدلال مخالفان بر می‌آید. فرض کنید به هنگام برخاستن از خواب متوجه شوید که انجمن دوستداران موسیقی، شب گذشته، جریان خون یک نوازنده مشهور ویولن را که دچار بیماری کلیه است به جریان خون شما متصل کرده‌اند، چرا که پس از بررسی‌های بسیار زیاد دریافته‌اند تنها گروه خونی شما با گروه خونی او سازگار است. جریان خون شما می‌تواند هم سموم خون او و هم خودتان را دفع کند. رئیس بیمارستان خطاب به شما می‌گوید: «ما متأسفیم، انجمن دوستداران موسیقی با شما چنین کرده‌اند. و [اکنون جریان خون] نوازنده

پیشانی
فصلنامه علمی-پژوهشی

ویولن به شما متصل است. قطع این ارتباط او را خواهد کشت. ولی اصلاً فکرش را نکنید، تنها نه ماه طول می‌کشد، بعد از آن از بیماری‌اش خلاصی یافته، و می‌تواند به سلامت از شما جدا شود».

تامسون در ادامه بحث چنین می‌پرسد که آیا به لحاظ اخلاقی لازم است شما به این وضعیت تن در دهید؟ پاسخ این است که خیر. در واقع، اگر شما تن به چنین کاری دهید صرفاً در حق نوازنده ویولن لطف کرده‌اید، اما آیا چنین کاری بر شما واجب است؟ اگر این وضع به جای نه ماه، نه سال یا بیشتر طول بکشد چه خواهد شد؟ اگر رئیس بیمارستان به شما بگوید برای زنده ماندن این نوازنده شما باید تا آخر عمرتان در این وضعیت باقی بمانید چرا که همه اشخاص حق حیات دارند و نوازنده‌ها نیز شخص‌اند، بنابراین شما هم نباید این نوازنده را از خودتان جدا کنید، چه خواهد شد؟ بر فرض که شما حق تصمیم‌گیری درباره بدنتان را داشته باشید، ولی حق حیات شخص بر این حق خواهد چربید؛ بنابراین، شما هرگز نمی‌توانید از این فرد جدا شوید.

البته با توجه به اینکه در اینجا شما ربوده شده‌اید و داوطلبانه تن به این کار نداده‌اید بر شما لازم نیست که به این وضعیت تن در دهید. اما آیا مخالفان سقط جنین نیز در خصوص حاملگی ناشی از تجاوز، چنین استثنایی را قائل می‌شوند؟ آنها چه بسا اظهار کنند که اشخاص حق حیات دارند، تنها اگر از راه تجاوز قدم به عالم وجود نگذاشته باشند؛ یا اینکه بیان کنند همه اشخاص حق حیات دارند، اما برخی، یعنی به طور خاص کسانی که از راه تجاوز متولد شده‌اند، نسبت به دیگران از حق حیات کمتری برخوردارند. اما این بیانات لحن نسبتاً ناخوشایندی دارند. یقیناً پرسش از اینکه آیا شما حق حیات دارید یا به چه میزان از آن برخوردارید نباید بر این پرسش متکی باشد که آیا شما ثمره تجاوز هستید یا نه. تامسون معتقد است کسانی که مخالف سقط جنین هستند، این تمایز را نگذاشته و بنابراین در خصوص تجاوز به عنف استثنایی قائل نمی‌شوند. آنها در مواردی که مادر می‌باید نه ماه حاملگی را در بستر بگذراند نیز استثنایی قائل نمی‌شوند. حتی برخی در خصوص مواردی که در آن به کوتاه شدن عمر مادر بینجامد نیز استثنایی قائل نخواهند شد. از نظر ایشان سقط جنین غیر مجاز است ولو برای حفظ جان مادر. البته امروزه این موارد بسیار نادر بوده و بسیاری از مخالفان سقط جنین این دیدگاه افراطی را نمی‌پذیرند. با این حال تامسون ترجیح می‌دهد با این دیدگاه

شروع کند. او دیدگاهی را که بر اساس آن سقط جنین، حتی به خاطر حفظ جان مادر، غیر مجاز است "دیدگاه افراطی" می‌نامد.

به نظر تامسون، مشهورترین استدلال در این خصوص این است که گفته می‌شود سقط جنین، کشتن مستقیم طفل است، در حالی که اقدام به کاری نکردن کشتن مادر نیست، بلکه تنها مادر را به حال خود گذاشتن است تا بمیرد. علاوه بر این، کشتن طفل، کشتن یک انسان بی گناه است، چرا که طفل جرمی را مرتکب نشده و قصد مرگ مادرش را نداشته است. از نظر تامسون، این استدلال می‌تواند به طرق مختلف پی گرفته شود: (۱) از آنجایی که کشتن مستقیم یک شخص بی گناه همواره و مطلقاً غیر مجاز است، سقط جنین نیز نباید صورت بپذیرد؛ (۲) از آنجایی که کشتن مستقیم یک شخص بی گناه قتل نفس محسوب می‌شود و قتل نفس همواره و مطلقاً غیر مجاز است، سقط جنین نیز نباید صورت بپذیرد؛ (۳) از آنجایی که وظیفه هر کس در اجتناب از کشتن مستقیم یک شخص بی گناه مؤکدتر از حفظ جان او از مرگ است، سقط جنین نیز نباید صورت بپذیرد؛ (۴) اگر تنها این دو گزینه پیش روی یک فرد باشد که یا جنین بی گناه را بکشد و یا مادر را به حال خود رها کند تا بمیرد، فرد باید گزینه دوم را انتخاب کند؛ بنابراین، سقط جنین نباید انجام شود.

به عقیده تامسون، برخی به خطا گمان کرده‌اند که برای رسیدن به این نتیجه نیازی نیست که این مقدمات به استدلال افزوده شوند، چرا که همگی اینها از این واقعیت ناشی می‌شوند که شخص بی گناه حق حیات دارد. تامسون بر این باور است که هر چند یقیناً اشخاص بی گناه حق حیات دارند، با این حال مطالب (۱) تا (۴) همگی بر خطا هستند. مثلاً مورد (۲) را در نظر بگیرید که طبق آن اگر کشتن مستقیم یک شخص بی گناه قتل نفس بوده و بنابراین غیرمجاز باشد، در این صورت کشتن جنین از سوی مادر به عنوان یک شخص بی گناه نیز قتل نفس بوده و غیرمجاز است. در پاسخ به این مطلب باید گفت که اگر مادر سقط جنین را برای حفظ جان خودش صورت دهد، این عمل قتل محسوب نمی‌شود. در واقع، نمی‌توان معتقد شد که مادر باید منفعلانه منتظر باشد تا مرگش فرا رسد. البته تامسون بر این باور نیست که انسان برای دفاع از خویش می‌تواند هر کاری را انجام دهد، بلکه از نظر او محدودیت‌های شدیدی در این خصوص وجود دارد. مثلاً اگر کسی شما را تهدید به مرگ کند، نمی‌توانید او را شکنجه کنید تا بمیرد؛ شما حق چنین کاری را ندارید حتی برای نجات جانتان. اما ما نحن فیه کاملاً

متفاوت است، چرا که در اینجا دو نفر یکی مادر و دیگری جنین درگیر هستند. بنابراین، مادر می‌تواند در مقابل تهدیدی که از سوی طفل متولد نشده یا جنین صورت پذیرفته است، از خود دفاع کند حتی اگر این کار به مرگ او بیانجامد. نتیجه، اینکه نه تنها موارد (۱) تا (۴) همگی خطا هستند، بلکه همچنین دیدگاه افراطی در باب سقط جنین نیز بر خطاست. از نظر تامسون قائلین به دیدگاه افراطی نمی‌توانند در پاسخ چنین بیان کنند که هر چند سقط جنین برای حفظ جان مادر جازز است، اما نمی‌تواند توسط شخص ثالثی انجام پذیرد بلکه تنها باید توسط مادر صورت پذیرد، چرا که باید به خاطر داشته باشیم مادر و جنین او ساکنین خانه کوچکی نیستند که به هر دوی آنها اجازه داده شده باشد، بلکه مادر صاحب و مالک خانه است؛ بنابراین، نمی‌توان گفت موضع دیگران در اینجا باید بی‌طرفانه باشد، یعنی شخص ثالث اجازه دخالت نداشته باشد.

به نظر تامسون استدلال مخالفان سقط جنین، ظاهراً در جایی که جان مادر در معرض خطر نباشد از نفوذ بیشتری برخوردار است، زیرا "هر کس حق حیات دارد و بنابراین شخص متولد نشده نیز حق حیات دارد" و حق حیات کودک از هر چیز دیگری، جز حق حیات مادر، که ممکن است مادر آن را به عنوان دلیلی برای سقط جنین مطرح سازد، مهم‌تر است.

از نظر تامسون در اینجا استدلال مخالفان سقط جنین حق حیات را به گونه‌ای در نظر می‌گیرد که گویی هیچ مشکلی وجود ندارد، در حالی که چنین نیست، زیرا می‌توان پرسید مقصود از حق حیات داشتن چیست؟ طبق برخی از دیدگاه‌ها داشتن حق حیات، داشتن حق برخورداری از حداقل مایحتاج اولیه و ضروری جهت ادامه حیات است. اما فرض کنید که حداقل مایحتاج ضروری جهت ادامه حیات یک شخص چیزی باشد که او هیچ حقی نسبت بدان نداشته باشد. مثلاً اگر من یک بیمار مشرف به مرگ باشم و تنها چیزی که بتواند مرا نجات دهد گذاشتن دست سرد یک ستاره سینما بر پیشانی داغ من باشد، در اینجا من هیچ حقی در این خصوص ندارم و بر فرض اگر او از محل اقامتش پرواز کند تا دست بر پیشانی من بگذارد، تنها، لطفی از جانب اوست. در خصوص داستان نوازنده ویولن هم واقعیت این است که اینکه نوازنده ویولن برای ادامه حیات نیازمند استفاده مستمر از کلیه‌های شماسست، حقی را برای او اثبات نمی‌کند، زیرا هیچ کس حق استفاده از کلیه‌های شما را ندارد مگر اینکه خودتان چنین حقی را به او بدهید. در واقع، اگر شما اجازه استفاده از کلیه‌هایتان را به او

بدهید، این تنها لطفی از جانب شما محسوب می‌شود نه حقی برای او. همچنین، او هیچ حقی بر گردن انجمن دستداران موسیقی جهت اتصال جریان خونش به جریان خون شما ندارد. اما بر اساس دیدگاه‌های دیگری که سخت‌گیرانه‌تر هستند، داشتن حق حیات، یعنی اینکه انسان، توسط دیگری کشته نشود. در این صورت اگر فرض کنیم که هر کس باید از کشتن نوازنده و یولن اجتناب کند، در نتیجه از خیلی چیزهای دیگر نیز باید اجتناب شود؛ یعنی هر کس باید از بریدن گلوئی او خودداری کند، هر کس باید از شلیک کردن به او خودداری کند و در نتیجه، هر کس باید از جدا کردن او از شما خودداری کند. اما آیا نوازنده و یولن حقی بر گردن چنین کسی دارد؟ در واقع، اجتناب کردن از جدا ساختن نوازنده و یولن از شما به معنای دادن اجازه به اوست تا همچنان از کلیه‌های شما استفاده کند. اما یقیناً نوازنده و یولن حقی بر گردن شما ندارد تا به او اجازه دهید از کلیه‌های شما استفاده کند. همان‌طور که قبلاً بیان شد اگر شما چنین اجازه‌ای را دهید این تنها لطفی از جانب شما نسبت به اوست. بنابراین، داشتن حق حیات نه به ما حق استفاده از بدن دیگری را می‌دهد و نه اجازه ادامه استفاده از آن را. تامسون بر این باور است که روش دیگری برای نشان دادن مشکل مورد بحث وجود دارد؛ بدین صورت که بیان داریم محروم کردن یک شخص از حقش به معنای ظالمانه رفتار کردن با اوست. فرض کنید به یک پسر بیچه و برادر کوچکترش، مشترکاً یک جعبه شکلات بدهیم. در اینجا، اگر برادر بزرگ‌تر هیچ یک از شکلات‌ها را به برادر کوچک‌تر ندهد، به او ظلم کرده است. زیرا برادر کوچک‌تر حق برخورداری از نصف شکلات‌ها را داشته است. حال، فرض کنید شما با علم به اینکه باید نه ماه در بستر با نوازنده و یولن همراه باشید، جریان خون خود را از او قطع کنید؛ در این صورت، شما با انجام این عمل او را می‌کشید، در حالی که او مانند هر کس دیگری دارای حق حیات است و در نتیجه حق کشته نشدن را دارا است. تامسون، در پاسخ، چنین بیان می‌دارد که حق حیات عبارت از حق کشته نشدن نیست، بلکه عبارت است از حق ظالمانه کشته نشدن. بر این اساس، تامسون، معتقد است استدلال اقامه‌شده علیه سقط جنین کامل و وافی به مقصود نیست؛ چرا که لازم است اثبات شود که کشتن جنین نقض حق حیات اوست، یعنی اینکه، سقط جنین قتلی ظالمانه است. از نظر تامسون مادری که از راه تجاوز به عنف باردار شده است، حق استفاده از بدنش را به جنین نداده است، در نتیجه، در این گونه موارد سقط جنین قتلی ظالمانه نخواهد بود.

از نظر تامسون چه بسا مخالفان سقط جنین این گونه استدلال کنند که راه‌های دیگری هست که در آن شخص حق استفاده از بدن دیگری را به دست می‌آورد، بدون اینکه آن شخص چنین حقی را به او بدهد. مثلاً فرض کنید زنی با علم به اینکه هم‌خوابگی ممکن است به بارداری او بیانجامد، عمداً از هم‌خوابگی جلوگیری نکرده و باردار شود. بی‌شک در اینجا این زن تا حدی مسئول پدید آمدن این جنین است و علی‌رغم میلش، جنین حق استفاده از بدن او را دارد. در این مورد حتی جای این پرسش هست که آیا این زن می‌تواند ولو برای نجات جان خود جنین را سقط کند یا نه؟ چرا که خود او جنین را به درونش فرا خوانده است. در پاسخ به این استدلال تامسون اظهار می‌کند که اولاً، این سخن مخالفان، سخن جدیدی است. در واقع دل‌مشغولی مخالفان سقط جنین جهت به رسمیت شناختن استقلال جنین و حق حیات او به قدری است که از حمایت احتمالی ناشی از وابستگی جنین به مادر غافل شده‌اند. مسئولیت مادر نسبت به جنین حقوقی را به او می‌دهد که هیچ شخص مستقل دیگری دارای آن نیست. ثانیاً، طبق این استدلال زمانی جنین نسبت به بدن مادرش محق می‌شود که مادر از سر اراده و با آگاهی کامل باردار شده باشد. در نتیجه، این استدلال برای جنینی که از راه تجاوز به عنف به وجود آمده حقی را جهت استفاده از بدن مادر اثبات نمی‌کند. بنابراین سقط او قتلی ظالمانه نخواهد بود. ثالثاً، این استدلال آن گونه که در ظاهر به نظر می‌رسد، قابل قبول نیست، چرا که موارد، مختلف است و استدلال در همه موارد وافی به مقصود نیست. برای مثال اگر هوای اتاق دم کرده باشد و من برای عوض شدن هوای اتاق، پنجره را باز کنم و ناگهان دزدی از پنجره داخل شود، بی‌معنا و نامعقول است که گفته شود این دزد می‌تواند در خانه بماند، چرا که خود شما با باز کردن پنجره این حق را به او داد اید. این سخن هنگامی نامعقول‌تر است که من برای جلوگیری از ورود دزدان برای پنجره نرده‌هایی تعبیه کرده باشم، ولی به دلیل نقص نرده‌ها، دزد وارد خانه من شده باشد. به همین میزان نامعقول است که تصور شود این شخص که وارد خانه شده است، دزد نیست بلکه شخص بی‌گناهی است که نا آگاهانه وارد خانه شده یا در آن پرت شده است.

حال فرض کنید نطفه‌ها و بذرهای انسانی همانند گرده در هوا پراکنده و سرگردان باشند و اگر شما پنجره‌های خانه‌تان را باز کنید، چه بسا یکی از آنها وارد خانه شده و روی فرش یا رومبلی‌های شما ریشه بدواند. شما بیچه نمی‌خواهید، لذا برای جلوگیری از ورود آنها به

پنجره‌هایتان حفاظ می‌زنید، ولی از قضا یکی از حفاظها معیوب بوده و لذا بذری به خانه شما وارد شده و ریشه می‌دواند. آیا این نهال انسانی که اینک در حال رشد است حق استفاده از منزل شما را دارد؟ پاسخ این است که یقیناً نه، با اینکه شما از سر اختیار پنجره‌هایتان را گشوده، و می‌دانستید که حفاظها بعضاً معیوب‌اند. تامسون بیان می‌دارد که چه بسا کسی چنین استدلال کند که شما مسئول ریشه دواندن این نهال انسانی هستید و بنابراین، نسبت به خانه شما حق دارد، چرا که علی‌رغم تمام این حرف‌ها شما قادر بودید بدون فرش و اثاثیه یا با پنجره‌ها و درب‌های بسته گذران زندگی کنید. پاسخ تامسون این است که این استدلال کار ساز نیست، چرا که در این صورت می‌توان گفت هر زنی می‌تواند با برداشتن رحم، از بارداری از راه تجاوز به عنف جلوگیری کند. تامسون در ادامه می‌گوید که استدلال مخالفان سقط جنین حداکثر چیزی را که اثبات می‌کند این است که در برخی موارد شخص متولد نشده یا جنین حق استفاده از بدن مادرش را دارد، و بنابراین، در برخی موارد سقط جنین قتلی ظالمانه است. با این همه از نظر تامسون جا برای استدلال دیگری از سوی مخالفان هست. یقیناً مواردی وجود دارد که در آن جدا کردن یک شخص از بدن شما اگر به قیمت جان شخص تمام شود، از حیث اخلاقی قبیح است. مثلاً فرض کنید که شما دریافته‌اید که نوازنده و یولن نیاز دارد تنها به مدت یک ساعت، از بدن شما استفاده کند و نه بیشتر، و اینکه استفاده این فرد از بدن شما سلامتی‌تان را تهدید نمی‌کند. در اینجا هر چند شما ربوده شده‌اید و لذا حق استفاده از بدنتان را به کسی نداده‌اید، با این حال به نظر می‌رسد شما باید حق استفاده از بدنتان را به مدت یک ساعت به این فرد بدهید و اجتناب از این کار قبیح خواهد بود.

تامسون در ادامه چنین بیان می‌دارد که برخی تمایل دارند اصطلاح "حق" را به گونه‌ای به کار ببرند که از این واقعیت که "شما می‌باید به شخصی که می‌خواهد تنها یک ساعت از بدن شما استفاده کند اجازه چنین کاری را بدهید"، چنین نتیجه شود که "او حق چنین کاری را دارد"، هر چند که این حق به او داده نشده باشد. همچنین ممکن است چنین نتیجه گرفته شود که اگر شما از این کار اجتناب کنید در حق آن شخص ظالمانه عمل کرده‌اید. این نحوه استعمال چه بسا به قدری شایع باشد که نتوان گفت خطاست، در حالی که در واقع خطاست. مثلاً فرض کنید در مثال آن دو برادر جعبه شکلات تنها به برادر بزرگ‌تر داده شده باشد. در این صورت اگر برادر بزرگ‌تر تمام شکلات‌ها را خورده و به برادر کوچک‌ترش چیزی از آن

را ندهد، شما او را خسیس و بی عاطفه تلقی می‌کنید، ولی نمی‌توانید او را ظالم بدانید، چرا که برادر کوچک‌تر هیچ حقی در مورد شکلات‌ها ندارد.

تامسون در ادامه نظر خاص خویش را چنین بیان می‌کند که هر چند شما در مثال نوازنده ویولن باید به او اجازه دهید تا از کلیه‌های شما به مدت یک ساعت استفاده کند، اما نباید از این امر نتیجه گرفته شود که او حق انجام چنین عملی را دارد. در اینجا اگر شما به او اجازه چنین کاری را ندهید شبیه آن برادر بزرگ خسیس خواهید بود، یعنی خودخواه و بی‌عاطفه هستید نه ظالم. به همین طریق، اگر به زنی که در اثر تجاوز به عنف باردار شده باشد، بگوییم باید اجازه استفاده از بدنش را به مدت یک ساعت به شخص متولد نشده بدهد، باز هم نمی‌توان نتیجه گرفت که او چنین حقی را داراست. بنابراین، نمی‌توان از "شما باید"، "او حق دارد" نتیجه گرفت. در واقع از حیث اخلاقی هیچ کس ملزم به انجام فداکاری‌های بزرگ نیست. (Thomson, 1971[1998], pp. 117-126)

۳. انتقادات وارد شده بر دیدگاه تامسون

دیدگاه تامسون بیش از سه دهه است که در کانون مباحث مربوط به سقط جنین قرار گرفته است. در این مدت افراد بسیاری سعی کرده‌اند از زوایای مختلف به نقد دیدگاه تامسون پردازند. یکی از مهم‌ترین نقدهای صورت گرفته در این خصوص از آن فرانسیس جی. بکویث است. بکویث بر این باور است که در میان ادله اقامه شده به سود سقط جنین که مبتنی بر مسئله "حق" است، مشهورترین و تأثیرگذارترین آنها از آن تامسون است. با این حال، بکویث در ابتدا به نقد دو برهان دیگر از این قسم که از نظر او به قوت برهان تامسون نبوده پرداخته و در نهایت به نقد دیدگاه تامسون می‌پردازد. از نظر بکویث دست‌کم نه اشکال متوجه استدلال تامسون است که می‌توان آنها را ذیل سه مقوله کلی اخلاقی، حقوقی و ایدئولوژیکی گنجانند. بکویث ذیل مقوله اخلاقی به چهار اشکال اشاره می‌کند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.^۱

۱. در این نوشتار اشکالات حقوقی و ایدئولوژیکی به دلیل غیر فلسفی بودن و در نتیجه عام نبودن مورد بررسی قرار نگرفته است.

۱.۳. اولین انتقاد بکویت این است که تامسون با تعمیم داستان نوازنده ویولن به سایر روابط انسانی، به خطا همه الزامات اخلاقی در باب فرزندان را اختیاری تلقی کرده است، در حالی که چنین نیست. مثلاً فرض کنید زنی علی‌رغم به‌کارگیری شیوه‌های مختلف جلوگیری از آبستنی، بر اثر ارتباط جنسی با زوجش آبستن شود. زن به جای سقط جنین، تصمیم به نگه داشتن او می‌گیرد در حالی که همسرش از این تصمیم بی‌اطلاع است. مادر بعد از زایمان تقاضای حمایت از نوزاد را از سوی پدر می‌کند. به دلیل عدم پذیرش پدر، مادر دست به اقدام قانونی می‌زند. در اینجا هر چند پدر همه اقدامات پیشگیرانه را داشته است تا چنین وضعیتی پیش نیاید، با این حال تقریباً طبق همه قوانین حمایت از نوزاد در ایالات متحده، ملزم به حمایت از این نوزاد است، صرفاً به دلیل ارتباطی که با این نوزاد دارد. اما این ارتباط الزامی، صرفاً ارتباطی زیستی نیست، چرا که صاحبان اسپرم را در مقابل نوزادی که از طریق تخمک‌های آنها پا به عرصه وجود گذاشته، از حیث اخلاقی مسئول می‌کند. مسئولیت پدر نسبت به فرزندش از این واقعیت ناشی می‌شود که او با آگاهی از اینکه آمیزش جنسی منجر به پدید آمدن انسانی دیگر می‌شود، دست به چنین کاری زده است؛ هر چند برای اجتناب از چنین پیامدی پیشگیری‌های لازم را به عمل آورده است.

از نظر بکویت، چنین شیوه‌ای برای الزامات اخلاقی غیرمعمول نیست، چرا که ما افراد مستی را که مرتکب قتل می‌شوند، مسئول اعمالشان می‌دانیم، حتی اگر آنها قبل از اینکه مست کنند قصد کشتن هیچ انسانی را نداشته باشند. هر چند این الزامات خاص از سر اراده بر عهده گرفته نشده‌اند، در هر فرهنگ متمدنی برای حفظ حقوق ضعفا در برابر اقویا ضروری تلقی شده‌اند. بنابراین، تامسون علاوه بر نادیده گرفتن ارتباط طبیعی میان آمیزش جنسی و تولید مثل، در این ادعایش بر خطاست که "اگر زوجی تمام پیشگیری‌های لازم را برای بچه‌دار نشدن انجام دهند، در این صورت نمی‌توان گفت که آنها به صرف ارتباط زیستی‌شان با نوزاد متولدشده مسئولیت خاصی در برابر او پیدا نمی‌کنند؛ همچنین در این ادعایش که ما هیچ مسئولیت خاصی، در برابر یک شخص نداریم مگر اینکه آن را صراحتاً یا به طور ضمنی بر عهده گرفته باشیم بر صواب نیست". بر این اساس، باید گفت تامسون به جای اقامه دلیل بر رد هر گونه مسئولیت خاص شخص در برابر فرزندش، صرفاً به تخریب این مفهوم، از اساس، می‌پردازد.

۲.۳. انتقاد دوم بکویت این است که استدلال تامسون به تخریب اخلاق خانواده منجر می‌شود. بکویت بر این باور است که از نقد اول چنین نتیجه می‌شود که اراده‌گرایی تامسون مخرب اخلاق خانواده است، اخلاقی که یکی از مهم‌ترین اصول آن این است که فرد الزامات خاصی نسبت به فرزند و خانواده خویش داراست در حالی که نسبت به دیگران چنین الزاماتی را دارا نیست. البته ممکن است تامسون این امر را آنقدرها وحشتناک تلقی نکند، زیرا چه بسا این عقیده فمینیستی را پذیرفته باشد که ساختار خانواده سنتی نسبت به زنان امری ظالمانه است، با این حال شمار زیادی از مردان و زنان عادی که لذت شادی و عشق را در زندگی خانوادگی یافته‌اند، اراده‌گرایی تامسون را مخالف شهود همگان می‌دانند.

۳.۳. انتقاد سوم این است که با دلایل متعدد می‌توان ثابت کرد که نوزاد متولد نشده نسبت به مادرش محق است:

الف. برخلاف نوازنده ویولن که به طور مصنوعی و غیرطبیعی برای حفظ جان‌ش متصل به شخص دیگری شده، نوزاد متولد نشده انسانی است که طبیعتاً وابسته به مادرش است.

ب. دوره رشد طبیعی انسان در رحم صورت می‌پذیرد. این واقعیت به تنهایی اختلاف فاحشی را بین نوازنده ویولن و نوزاد متولد نشده موجب می‌شود، بدین معنا که رحم مادر محیط زیست طبیعی نوزاد متولد نشده تلقی می‌شود، در حالی که اتصال غیرطبیعی و مصنوعی به یک شخص، محیط زیستی طبیعی برای نوازنده ویولن نیست. بنابراین، به نظر می‌رسد نوزاد متولد نشده نسبت به بدن مادر خویش دارای حقی طبیعی است.

ج. همین موجود متولد نشده وقتی تبدیل به یک نوزاد شد حق طبیعی برخوردار از مراقبت از سوی والدین را پیدا می‌کند، چه خواسته والدین خویش بوده باشد یا نه. از این حیث ما کسانی را که نوزادان خود را در سطل زباله می‌اندازند و یا کودکان‌شان را ترک می‌کنند تحت پیگرد قانونی قرار می‌دهیم. اگر همان‌طور که تامسون معترف است نوزاد متولد نشده انسانی کامل باشد، چرا حق مسلم طبیعی او نسبت به تعهدات والدینش قبل از تولد، باید تفاوت پیدا کند؟ البته دادگاه هیچ پدر یا مادری را مجبور نخواهد کرد کلیه‌اش را به فرزند در حال مرگش اهدا کند، اما این نحوه از وابستگی به جسم و بدن والدین بسیار غیرمعمول بوده و جزئی از الزامات متعارف مربوط به فرایند طبیعی رشد انسان نیست، درست همانند وابستگی غیرطبیعی نوازنده ویولن به دوستداران بی تفاوت موسیقی.

همان‌طور که اشتفان شوارتز بیان داشته است این وابستگی غیرطبیعی که باعث می‌شود به طور معقول بیان کنیم شخص متصل به نوازنده و یولن هیچ وظیفه‌ای نسبت به حفظ او ندارد، در مورد مادر و فرزندش مطرح نیست. در واقع، مادر ملزم به مراقبت، حفظ و نگهداری از نوزاد خویش است. به طور خاص او ملزم است اجازه دهد جنین در رحم، یعنی تنها جایی که می‌تواند در آن تحت مراقبت قرار گرفته و رشد کند تا بزرگ شود، به حیات خویش ادامه دهد. اگر تامسون در برابر این استدلال چنین پاسخ دهد که تولد نوزاد لحظه‌ای است که در آن والدین به طور کامل مسئولیت می‌بایند، در این صورت مسئله را مفروض گرفته و به عبارتی دچار مصادره به مطلوب شده است، چرا که فرض بر این بود که استدلال او به ما نشان دهد چرا قبل از تولد هیچ مسئولیتی متوجه والدین نیست.

به نظر بکویت، ممکن است کسی به این سه اشکال چنین پاسخ دهد که استدلال تامسون مربوط به روابط جنسی متعارف نیست، بلکه در مواردی کاربرد دارد که حاملگی در اثر تجاوز یا زنا با محارم باشد. اما هر چند تامسون خودش بر چنین امری تأکید ندارد، اما کسانی که چنین تأکیدی دارند، ممکن است این گونه استدلال کنند که درست همان‌طور که اهداکننده اسپرم در قبال نحوه استفاده از اسپرم یا نتایج حاصل از اهداء آن مسئول نیست، زن مورد تجاوز که از سر اراده تن به رابطه جنسی نداده است، نمی‌تواند در قبال انسان متولد نشده‌ای که در درون اوست، مسئول باشد.

اما در پاسخ باید گفت که در این مقایسه مشکلی وجود دارد، چرا که در مورد شخص اهداکننده اسپرم، بر خلاف قربانی تجاوز، چشم‌پوشی از مسئولیت او منجر به مرگ کسی نمی‌شود. داستان زیر اختلافات و مشابهت‌های این دو مورد را نشان می‌دهد.

فرض کنید اسپرم اهداشده توسط پزشک بی‌وجدانی به سرقت رود و زنی توسط آن باردار شود. در اینجا شخص اهداکننده اسپرم در قبال نوزادی که ثمره چنین لقاحی است مسئول نیست، با این حال این شخص توسط حکم دادگاه ملزم به پرداخت مبلغ زیادی پول به صورت ماهیانه برای حمایت از نوزاد خواهد شد، مبلغ زیادی که چه بسا او را مقروض و حتی ورشکسته کند. آیا از حیث اخلاقی درست است که شخص اهداکننده اسپرم کودک را بکشد؟ به هیچ وجه، زیرا چنین عملی قتل خواهد بود. این می‌تواند شبیه مورد زنی باشد که در اثر تجاوز باردار شده است. این زن به ظلم مورد تجاوز قرار گرفته و علی‌رغم میلش از انسانی

حمایت می‌کند. حال اگر همانند تامسون فرض کنیم زن مورد تجاوز، موجودی را حمل می‌کند که یک انسان کامل یا شخص تلقی می‌شود، در این صورت کشتن این انسان متولد نشده از طریق سقط، همانند کشتن کودک توسط اهدا کننده اسپرم ظالمانه خواهد بود، مگر اینکه احتمال به خطر افتادن جان این زن وجود داشته باشد.

در عین حال، همان‌طور که اهداکننده اسپرم به درستی حق دارد حمایت از کودک را نپذیرد، زن مورد تجاوز هم می‌تواند از نگهداری کودک پس از تولد خودداری کند. اما در هر دو مورد کشتن کودک از حیث اخلاقی توجیهی ندارد. هر چند نه اهداکننده اسپرم و نه قربانی تجاوز همان الزام خاصی را ندارند که زوجی که ناخواسته بچه‌دار شده‌اند آن را دارند، با این حال به نظر می‌رسد در اینجا الزام عام‌تری وجود دارد مبنی بر عدم قتل مستقیم یک شخص.

۴.۳. اشکال چهارم بکویت این است که تامسون این واقعیت را نادیده گرفته است که سقط جنین در واقع یک قتل است نه صرف امتناع از عمل. تامسون به نکته‌ای عالی اشاره دارد مبنی بر اینکه گاهی اوقات امتناع یا اجتناب از درمان به لحاظ اخلاقی موجه است. مثلاً من اخلاقاً، ملزم به اهدای کلیه به او، نیستم. به عبارت دیگر، من ملزم نیستم حیاتم را به خطر بیاندازم تا همسایه‌ام بتواند چند سال بیشتر زندگی کند و همسایه من نباید چنین انتظاری از من داشته باشد. اما این مورد قابل مقایسه با حاملگی و سقط جنین نیست.

مایکل لوین^۱ استدلال می‌کند که تفاوتی اساسی میان سقط و جدا کردن نوزانده ویولن وجود دارد. در مورد نوزانده ویولن [و نیز در مورد همسایه] شخصی که از کمک و مساعدت اجتناب می‌کند، به طور کامل مسئول وابستگی شخص در شرف مرگ به خودش نیست، در حالی که مادر نسبت به وابستگی جنین به خودش کاملاً مسئول است. وقتی کسی نسبت به این گونه وابستگی مسئولیت کامل داشته باشد، در این صورت خودداری از ادامه کمک در واقع قتل محسوب می‌شود. مثلاً اگر زنی نوزاد تازه متولدشده‌ای را از بیمارستان به خانه آورد، ولی از دادن غذا به او اجتناب کند تا از گرسنگی بمیرد، بی‌معناست که گفته شود او تنها از کمک

1. I.c.f. :Levin, Michael (1987) , *Feminism and Freedom*, New Brunswick, N. J.: Transaction, pp. 288-289 .

کردن اجتناب ورزیده و کاری انجام نداده است تا در قبال آن از حیث کیفری مسئول باشد. به عبارت دیگر، درست همان‌طور که اجتناب از غذا دادن، پس از تولد، نوزاد را می‌کشد، سقط جنین نیز نوزاد را می‌کشد.

حال مورد دیگری را در نظر بگیرید. فرض کنید شخصی پس از بازگشت از کار روزانه نوزادی را روی پله‌های درب خانه‌اش پیدا کند. و نیز فرض را بر این گذارید که هیچ شخص دیگری جز این شخص، قادر به مراقبت از این نوزاد به مدت نه ماه نیست، اما البته پس از گذشت نه ماه زوجی سرپرستی او را بر عهده خواهند گرفت. همچنین فرض کنید این شخص به دلیل حضور کودک، دچار بیماری‌هایی از قبیل دل‌آشوبه صبحگاهی می‌شود. در اینجا آیا کمک نکردن شخص به این کودک و در نتیجه مرگ او می‌تواند اینگونه توجیه شود که این شخص تنها نسبت به کودکی که درخواست کمکی از او نداشته است، رفتار مضایقه‌آمیز داشته است؟ شکی نیست که در اینجا مضایقه از عمل در واقع نوعی قتل است.

اما آیا درست است که سقط جنین به عنوان "مضایقه از عمل" تلقی شود؟ شوارتز و آر. کی. تاسلی به نکته مهمی اشاره می‌کنند و آن اینکه سقط جنین تنها مضایقه کردن از کمک به نوزاد متولد نشده نیست بلکه چیزی بیشتر از آن است. در واقع، سقط جنین قتلی فعالانه است. بکویت نیز همچون براودی بر این باور است که تامسون نتوانسته است مدعایش را اثبات کند، یکی به این دلیل که وی در تمایز نهادن میان وظیفه ما در قبال نجات حیات یک فرد و عدم وظیفه ما در جهت انجام ندادن آن دقت لازم را به خرج نداده است. دیگر اینکه با لحاظ کردن چنین تمایزی، باز هم به نظر می‌رسد که مادر هیچ حقی جهت سقط جنین از لحظه تبدیل شدن آن به یک انسان ندارد. (Beckwith, 1998[1993], PP.140-144)

۴. نقد و بررسی

انتقادات بکویت از حیث قوت در یک سطح نیستند. اشکال اول بکویت به نظر می‌رسد مبنای اخلاقی ندارد، در حالی که بکویت این اشکال را اخلاقی نامیده است. شایان ذکر است که حوزه اخلاق و حوزه قانون صد در صد با هم همپوشانی ندارند و این امری است که همه صاحب‌نظران حوزه اخلاق بر سر آن توافق دارند. مثلاً می‌توان به برده‌داری اشاره کرد که هر چند بشر برای آن قانون وضع کرده بود، ولی از حیث اخلاقی خطاست.

اشکال دوم بکویت هم ضعیف به نظر می‌رسد؛ چرا که در آن اخلاق خانواده مبنای استدلال قرار گرفته است، در حالی که سخن بر سر وجود یا عدم وجود خانواده است. به عبارت دیگر، آیا می‌توان قبل از به دنیا آمدن نوزاد، صحبت از خانواده و اعضای آن به میان آورد یا نه؟

در اشکال سوم که دارای سه جزء است، بکویت می‌کوشد نشان دهد که استدلال تامسون مبتنی بر یک قیاس مع‌الفارق است؛ بنابراین، این گونه نیست که جنین همانند نوزاد و یولن در قبال مادرش هیچ حقی دارا نباشد. در بخش اول و دوم این استدلال وی می‌کوشد نشان دهد که وابستگی جنین به مادر طبیعی است، در حالی که وابستگی نوزاد و یولن غیرطبیعی است. از این حیث، این وابستگی طبیعی حقی طبیعی را برای نوزاد متولد نشده به ارمغان می‌آورد. اما سخن در اینجاست که آیا هر آنچه طبیعی باشد، محق است و بر حق؟ به نظر می‌رسد بخش سوم این اشکال از استحکام بیشتری برخوردار است.

در میان اشکالات متعددی که بکویت بیان داشته است، اشکال چهارم از قوت بیشتری برخوردار است، خصوصاً با توجه به اینکه فرض تامسون این است که جنین از لحظه لقاح یک شخص محسوب می‌شود. اما جدای از اشکالات بکویت، اشکالات اساسی دیگری بر دیدگاه تامسون وارد است و آن این است که تامسون در مباحث مربوط به سقط جنین بر حق و حقوق تکیه دارد و می‌کوشد نشان دهد که مفاهیم حق و حقوق و آزادی‌های فردی در مباحث اخلاقی مربوط به سقط جنین محوریت دارد، در حالی که برخی مخالف این امر هستند. در واقع، مسئله سقط جنین می‌تواند از منظر فضایل و رذایل اخلاقی نگریسته شود که در این صورت چه بسا نتایج حاصل از بحث متفاوت شود.

جان فینیس بر این باور است که بیشتر سخنان تامسون در باب حق و حقوق، مغالطی است.^۱ از نظر او حقوقی همچون حق حیات دلیلی به سود این حکم نیست که کشتن

۱. تامسون در پاسخ به جان فینیس بر این باور است که در اخلاق هیچ مسئله مهمی وجود ندارد که در آن بتوان از بحث حق و حقوق اجتناب کرده یا از آن طفره رفت. برای اطلاع بیشتر ر.ک.:

Thomson, Judith Jarvis (1974).

انسان‌های بی‌گناه غیرمجاز است بلکه آنچه غیرمجاز است نیت و قصدی است که در برابر ارزش حیات انسان قرار می‌گیرد؛ آن هنگام که این ارزش مستقیماً در معرض خطر واقع می‌شود. (Richter, 1998, pp. 384-5) به هر روی به نظر می‌رسد همان‌طور که برخی اشاره دارند، محور اخلاق مدرن فضایل و رذایل اخلاقی نیست بلکه حقوق و آزادی‌های فردی است، که بزرگترین اشکال اخلاق جدید به حساب می‌آید.^۱

اما با مبنا قرار دادن نظریه‌های اخلاقی جدید باز هم نظریه تامسون خالی از اشکال نیست. پیتز سینگر معتقد است استدلال تامسون می‌تواند مواردی بیش از تجاوز به عنف را شامل شود. فرض کنید در مثال نوازنده ویولن شما نه به واسطه دوست‌داران موسیقی بلکه به خطا متصل به یک بیمار شده‌اید. شما قصد رفتن به بیمارستانی جهت عیادت دوست مریض خود را داشتید اما هنگامی که وارد آسانسور می‌شوید در اثر بی‌توجهی به خطا دگمه ای را فشار می‌دهید که منتهی به بخشی می‌شود که افراد داوطلبانه خواهان اتصال به بیمارانی هستند که جز از این طریق زنده نمی‌مانند؛ هنگامی که از آسانسور خارج می‌شوید تیمی از پزشکان که منتظر داوطلب بعدی هستند به شما آمپول بیهوشی تزریق کرده و شما را متصل به بیماری می‌کنند. اگر استدلال تامسون در مورد شخصی که ربوده شده بود درست باشد، این استدلال هم احتمالاً درست است، زیرا نه ماه حمایت از دیگران به طور ناخواسته بهای سنگین چهل یا بی‌توجهی شماست. بدین نحو این استدلال می‌تواند فراتر از موارد تجاوز به عنف، شامل همه موارد حاملگی ناشی از جهل، بی‌دقتی یا جلوگیری‌های ناموفق باشد. اما آیا این استدلال درست است؟ پاسخ این است که این استدلال در صورتی درست است که نظریه‌ای که در پس این استدلال در باب حق و حقوق انسان‌ها بیان شده است درست باشد و در غیر این صورت خطاست. نظریه تامسون در باب حق و حقوق از طریق مثال‌های خیالی دیگر تامسون قابل تبیین است. در مثال مربوط به ستاره سینما، تامسون بر این باور است که من حق ندارم ستاره سینما را مجبور کنم که برای نجات من پیش من بیاید. همچنین او از حیث اخلاقی ملزم نیست

۱ برای اطلاع بیشتر از نقد اخلاق جدید از این منظر ر.ک.:

Taylor, Charles(1991).

که از محل اقامتش پرواز کرده و پیش من بیاید هرچند که اگر این‌گونه عمل کند لطفی از جانب اوست. بدین قرار تامسون نمی‌پذیرد که ما همواره ملزم به اتخاذ بهترین شیوه عمل هستیم یا ملزم به انجام کاری هستیم که بهترین نتایج را حاصل می‌آورد. در عوض او نظامی از حقوق و الزامات را می‌پذیرد که به ما اجازه می‌دهد افعالمان را مستقل از نتایجش توجیه کنیم. اما یک سودگرای اخلاقی نمی‌تواند چنین نظریه‌ای را بپذیرد و در نتیجه رأی تامسون در باب نوازنده ویولن را رد می‌کند. البته سودگرایان اخلاقی می‌پذیرند که در مثال نوازنده، ربودن شخص نوعی تعدی و ظلم است، با این حال اگر نتایج حاصل از جدا شدن، از نتایج حاصل از اتصال به بیمار بدتر باشد، در این صورت نباید جداسازی صورت بگیرد؛ البته این ضرورتاً بدین معنی نیست که سودگرایان اخلاقی فردی را که خودش را از بیمار جدا می‌کند ضعیف یا مستحق سرزنش می‌دانند؛ آنها چه بسا اذعان دارند که در یک وضعیت فوق العاده سختی قرار گرفته است، وضعیتی که در آن انجام کار صواب مستلزم ایثاری عظیم است. آنها حتی ممکن است تصدیق کنند که اکثر مردم در چنین وضعیتی نفع شخصی خویش را پی خواهند گرفت تا کار صواب را، با این حال بر این باورند که جداشدن شخص خطاست.

سودگرایان اخلاقی نه تنها نافی دیدگاه تامسون در باب حق و حقوق و در نتیجه رأی او در باب نوازنده ویولن هستند، بلکه نافی استدلال او در باب سقط جنین هستند. تامسون مدعی است که استدلال او توجیه‌گر سقط جنین است حتی اگر ما حیات یک جنین را همسنگ حیات یک شخص عادی در نظر بگیریم. سودگرایان در مقابل معتقدند اگر ما حیات یک جنین را همسنگ با حیات یک شخص عادی لحاظ کنیم، در این صورت خطاست که ما حمل یک جنین را تا زمانی که بتواند بیرون از رحم زنده بماند، نپذیریم. (Singer, 1993, pp. 147-9)

بنابراین دیدگاه تامسون نه تنها از منظر اخلاق فضیلت، بلکه حتی از منظر سودگرایی اخلاقی نیز قابل قبول نیست.

فهرست منابع

۱. پالمر، مایکل، ۱۳۸۵، *مسائل اخلاقی: متن آموزشی فلسفه اخلاق*، علیرضا آل بویه، قم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
۲. پنس، گرگوری ای، ۱۳۷۲، *موارد کلاسیک در اخلاق پزشکی*، پژمان حبیبی، معاونت

امور فرهنگی - حقوقی مجلس و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، چاپ اول.

۳. کمیل، الستیر و، ۱۳۷۲، *عضلات اخلاق پزشکی*، حسن میانداری، معاونت امور فرهنگی - حقوقی مجلس و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، چاپ اول.

4. Beckwith, Francis J., 1993, "Arguments from Bodily Rights: A Critical Analysis", in: Pojman, Louis p. and Beckwith, Francis J., 1998, *The Abortion Controversy*, Wadsworth Publishing Company.
5. Callahan, Daniel and Callahan, Sidney, 1984, "Breaking through the Stereotypes", in: Pojman, Louis p. and Beckwith, Francis J., 1998, *The Abortion Controversy*, Wadsworth Publishing Company.
6. Krason, Stephen M. and William B. Hollberg , 1984, *The Law and History of Abortion*, Supreme Court Refuted.
7. Miller, Roman, J., 2005, "Abortion", in *Ethics*, Revised Edition, Volume 1, ed. by John K. Roth, SALEM PRESS, INC.
8. Noonan, Jr., John T., "An Almost Absolute Value in History," in: Munson, Ronald (ed.), 1996, *Intervention and Reflection: Basic Issues in Medical Ethics*, Belmont: Wadsworth, 5th edition, pp. 66-69.
9. Oliphant, Jill, 2007, *OCR Religious Ethics for AS and A2*, ed. by Jon Mayled, Routledge.
10. Pojman, Louis p., and Beckwith, Francis J., 1998, *The Abortion Controversy*, Wadsworth Publishing Company.
11. Racheles, James, 1999, *The Elements of Moral Philosophy*, McGraw-Hill, third edition.
12. Racheles, James, 1989, (ed.), *The Right Thing To Do: Basic Reading in Moral Philosophy*, New York: Random House.
13. Richter, Duncan, 1998, "Is Abortion Vicious?," in: *The Journal of Value Inquiry*, 32:381-392.
14. Schwarz, Stephen, 1990, "Personhood Begins at Conception," in: Pojman, Louis p. and Beckwith, Francis J., 1998, *The Abortion Controversy*, Wadsworth Publishing Company.
15. Singer, Peter, 1993, *Practical Ethics*, Cambridge University Press, second edition.
16. Taylor, Charles, 1991, *The Ethics of Authenticity*, Harvard University Press.
17. Thomson, Judith Jarvis, 1971, "A Defense of Abortion," in: Pojman , Louis p. and Beckwith, Francis J., 1998, *The Abortion Controversy* , Wadsworth Publishing Company.
18. Thomson, Judith Jarvis, 1974, "Rights and Deaths," in: Cohen, Mrshal, Nagel, Thomas and Scanlon, Thomas (eds.), Princeton University Press.